

## آریو برزن



(سروده ای از بانو توران شهرياری- بهرامی)\*

کنون گویمت رویدادی دگر  
ز تاریخ دیرین این بوم و بر  
چو اسکندر آمد به ملک کیان  
یکی گزُد فرمانده قهرمان  
به ایرانیان داد درس وطن  
در این ره گذشت از سر و جان و تن  
که فرزند نام آور میهن است  
مر آن شیر دل آریو برزن است  
چو اسکندر آهنگ ایران نمود  
همه آگهان را هراسان نمود  
جهان گستری فکر و سودای او  
جهانگیری اندیشه و رأی او  
چو موج شتابنده می راند پیش  
بشد کار دارا به سختی پریش  
سرانجام دارا در آمد ز پا  
از این بار شد پشت ایران دوتا  
بسی شهر ها را سکندر گشود  
به جز پارس ، چون راه دشوار بود  
گذرگاه او تنگه ای بود تنگ  
دو سویش همه صخره و کوه و سنگ  
همه سنگ ها بود ره ناپذیر  
همه صخره هایش کهن سال و پیر  
در آن تنگه سردار ایران سپاه  
بر اسکندر و لشکرش بست راه  
چو کوهی سر افراشت بر آسمان  
که تا ره بود بسته بر دشمنان  
پس از روزها پایداری و جنگ  
پس از هفته ها کارزار و درنگ  
سکندر نیارست از آن ره گذشت

بکارش فرومانه و درمانده گشت  
 سرانجام فکری سکندر نمود  
 پی چاره تدبیر دیگر نمود  
 بیگفتا به سردار ایران سپاه  
 که بگذر ز پیکار و بگشای راه  
 ببخشم ترا بر همه مهتری  
 از این پس تو سردار اسکندری  
 ولی آریو برزن پاکدل  
 پی پاس این خاک و این آب و گل  
 به اسکندر از خشم پاسخ نداد  
 چو کوهی فرا روی او ایستاد  
 سرانجام ، نابخرد گمراهی  
 به دشمن نشان داد ، دیگر رهی  
 چو اسکندر از تنگه آمد فراز  
 ز نو آریوبرزن چاره ساز  
 گران پا تر از صخره های بلند  
 بپا ایستاد اندر آن ، تنگ ، بند  
 بدینگونه ره بر سکندر بیست  
 بر او آشکار و مسلم شکست  
 بدانست جز مرگ در پیش نیست  
 و را تا عدم یک قدم پیش نیست  
 چو نزدیک شد لحظه واپسین  
 به میدان آورد گفت این چنین :

«بدان ای سکندر پس از مرگ من  
 پس از ریزش آخرین برگ من  
 توانی گشایی در پارس را  
 نهی بر سرت افسر پارس را  
 به تخت جم و کاخ شاهنشهان  
 قدم چون نهی با دگر همراهان  
 مبادا شوی غره از خویشتن  
 که ایران بسی پرورد همچو من  
 چو اسکندر این جانفشانی بدید  
 سر انگشت حیرت به دندان گزید  
 به آهستگی گفت با خویشتن  
 که اینست مفهوم عشق وطن  
 اگر چند آن آریا مرد گزید  
 پی پاس ایران زمین ، جان سپرد  
 ولی داد درسی به ایرانیان  
 که در راه ایران چه سهل است جان !»

\* بانو توران شهریاری - بهرامی از بانوان فرهیخته ی کشورمان ایران است.  
 ایشان دادگزار ( وکیل مدافع) هستند و از همکاران بانو مهرانگیز منوچهریان بوده است.

\* آریو برزن کیست؟

- آریو برزن یکی از سرداران بزرگ ایران است. او در زمان پادشاهی داریوش سوم هخامنشی می زیسته است و در زمان تاخت و تاز اسکندر گجستگ به ایران، آریوبرزن از سرزمین خود با بی باکی هر چه بیشتر پدافند کرده و در این راه کشته شده است.  
 - هر چند که به درستی زاد روز او روشن نیست ولی تاریخ نویسان بر این باورند که وی پیرامون سال ۳۶۸ پیش از زایش چشم به جهان گشوده است.

- در تاریخ می خوانیم که در سال ۳۳۵ پیش از زایش، داریوش سوم شاه ایرانزمین آریوبرزن را به نام ساتراپ به شهر پارسیس می فرستد. [ ساتراپ در چم شهریان می باشد. ]  
 - آریو برزن در نبرد گوگمل که در سال ۳۳۱ پیش از زایش انجام شد، فرماندهی بخشی از ارتش پارس را به گردن گرفته بود.

\* اسکندر گجستگ در سومین جنگ با ایرانیان هم پیروز شد و توانست بر شهرهای بابل، شوش و استخر چیره شود. او از این پیروزی ها غره شده و در پی دستیابی به پارس، پایتخت ایرانزمین، بر می آید. او به ایران لشکر می کشد.

سپاه اسکندر گجستگ در جایی به نام دربندپارس، که یکی از تنگه های کهگیلویه است با سپاه ایران به فرماندهی آریوبرزن روبرو شده و میان آن دو سپاه جنگ درمی گیرد  
 - اسکندر گجستگ سپاهیان خود را به دو دسته بخش کرد. و سرکردگی یکی از این دو سپاه را خود به گردن گرفته و از راه های کوهستانی کهگیلویه به سوی پایتخت ایرانزمین روانه شد.

- شمار سربازان این سپاه بیشمار بود. گویند شمار جنگاوران آن به ده ها هزار تن می رسیده است.

- هنگامی که این سپاه گلان به میانه ی راه می رسد، در **بند پارس** با پایداری و اسپین پدافندگران ایران به فرماندهی **آریوبرزن** روبرو می شود. **آریوبرزن** پیرامون تنگه ای که در آن خود و سپاهش، جا گرفته بودند دیواری ساخته بود. هنگامی که **مقدونی** ها یا سپاه **اسکندر** به پای کوه رسیدند، سربازان **ایرانی** سنگ های بزرگ از بالای کوه به پایین می غلتانیدند که آن سنگ ها با فشار هر چه بیشتر بر سر دشمنان می افتادند. بدینگونه شمار کشته شدگان لشکر **اسکندر** بسیار بود.

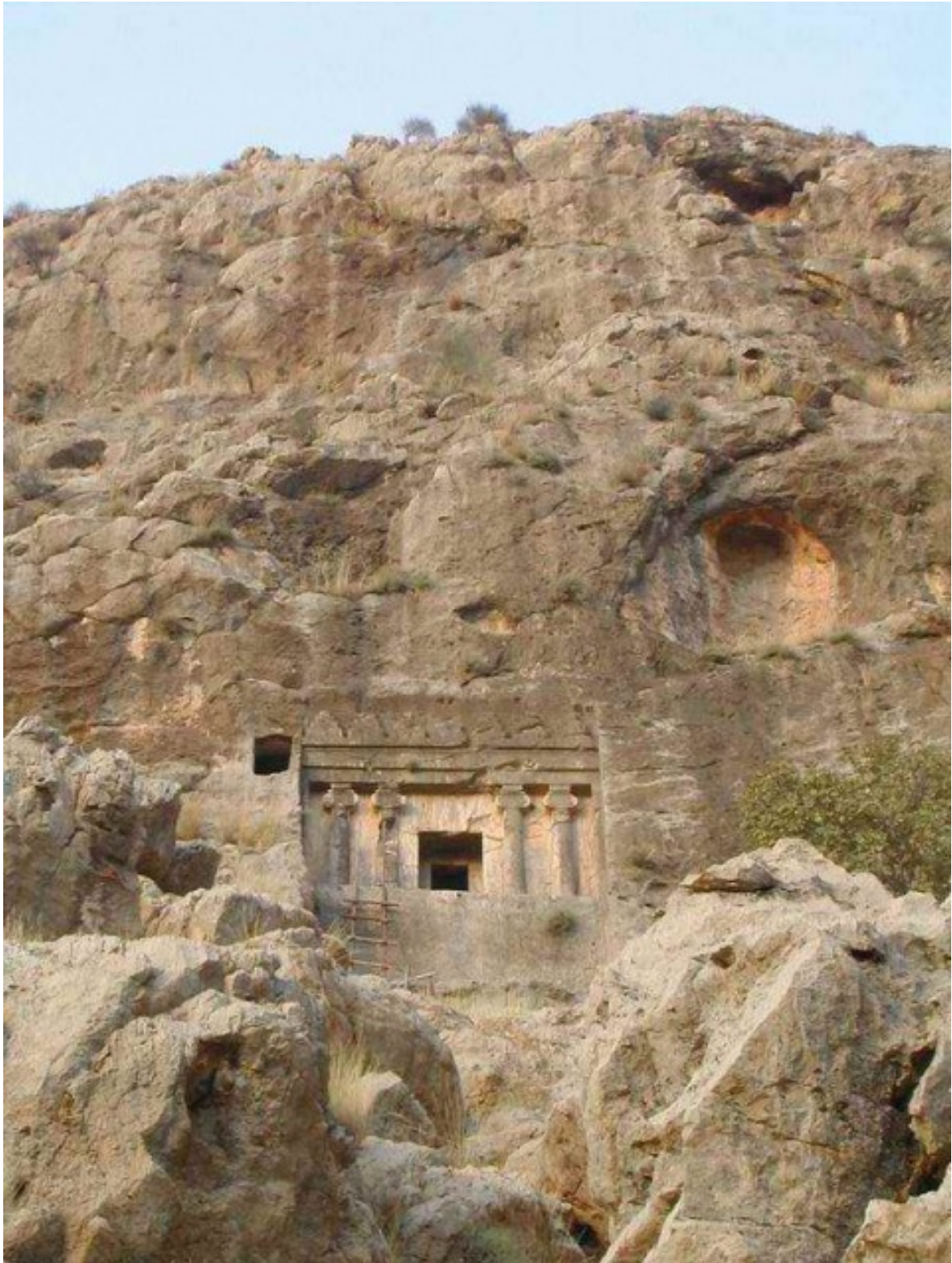
- **اسکندر** گجستگ به خوبی دریافت، با پدافند جانانه ای که سربازان ایرانی از سرزمین خود می کنند، گذر سپاهیان او از آن تنگه های کوهستانی ناشدنی است. از اینرو در پی نیرنگی برآمد.  
- در میان دربند گرفته شدگان ( اسیران) تنی بود که در تاریخ نام او **لی بانی** نوشته شده است. **اسکندر** گجستگ از دشمنیاری ( خیانت) **لی بانی** سود می برد و با راهنمایی او از بیراهه ها و تنگه های سخت کوهستانی، سپاهش را به پشت سربازان پارس رسانیده و همه ی آنان را در تنگنا می گیرد ( محاصره می کند).  
- پس از پیروزی در جنگ، **اسکندر** گجستگ از برای این دشمنیاری ( خیانت) دستور **کشتن لی بانی** را می دهد

\* **آریوبرزن** با همه ی اینکه در تنگنا افتاده ( محاصره شده) بود، دست از ستیز با دشمن برنداشته و با ۴۰ سواره و پنج هزار سرباز پیاده می تواند خود را از تنگنا رها کرده و به سوی **پارسه** بشتابد.

ولی بدبختانه هنگامی که به جلگه ی **پارس** می رسد، خود را با سربازان **اسکندر** گجستگ، که پیش از او رسیده بودند، روبرو می بیند.  
- با همه ی اینها **آریوبرزن** دست از پیکار نمی کشد. بدبختانه همه ی بارانش یکی پس از دیگری از پای می افتند. جنگ هنگامی به پایان می رسد که واپسین سرباز پارس که زیر فرمان **آریوبرزن** بود به خاک می افتد.

نَسکی هست به نام **آتیلایا**، نوشته ی **لویزدول**. در آن نسک از واپسین نبرد **اسکندر** گجستگ سخن رفته است. او گفتگوی میان **آریوبرزن** و **اسکندر** گجستگ را چنین می نویسد :

- **اسکندر** : به تو پیشنهاد می کنم که سرفرود **آوزی** تا ناچار به کشتن تو نشوم.  
- **آریوبرزن** : شاهنشاه ایران مرا به اینجا فرستاده تا از این بخش پدافند کنم و من تا جان در بدن دارم اینکار را انجام می دهم.  
- **اسکندر** : شاه تو فرار کرده. تو نیز سرفرود آور تا به پاس دلبریّت تو را فرمانروای ایران کنم.  
- **آریوبرزن** : اکنون که شاهنشاه رفته، من نیز در این جا می مانم و آن اندازه می جنگم تا بمیرم.  
- **اسکندر** گجستگ که پایداری این سرباز نَسثوه را می بیند، دستور می دهد تا او را از راه دور با نیزه و تیر بزنند.  
- سربازان سپاه **اسکندر** گجستگ به اندازه ای به سوی **آریوبرزن** تیر و نیزه پرت می کنند تا آن سرباز میهن دوست، جان می سپارد.



\* آرامگاه آریوبرزن یا دخمه ی سنگی داو و دختر در بخشی از حسین آباد و مراسم خان ممسنی و در دامنه ی کوه آنا در استان پارس می باشد.

\* مردم کهگیلویه و بویر احمد، دل بستگی ویژه ای به آریوبرزن داشته و او را بسیار گرامی می دارند.

- در سال ۱۳۸۹ خورشیدی، در شهر یاسوج و در میدانی به همین نام، از برای سپاسگزاری، از آریوبرزن تندبسی (مجسمه ای) از او برپا می شود.

- یاسوج فرمانشین استان کهگیلویه و بویر احمد می باشد.

\* چندی پس از برپایی تندیس آریوبرزن، فرماندهی سپاه فتح کهگیلویه و بویراحمد دستور نابود کردن آن را می دهد. او گفته است :  
- « امروز دم اسب آریوبرزن را مشرف بر تمثال مبارک شهیدان کرده اند که ضروری است دادستان کهگیلویه و بویراحمد دستور تخریب آن را بدهد.»

- در پی این گفتار، چند ناشناس تندیس آریوبرزن را در یاسوج آتش زده و فرار کردند.  
- شهرداری یاسوج در این باره گفته روز ۲۸ آذر ماه گزارشی دریافت کرده که در آن از آتش سوزی تندیس آریوبرزن سخن رفته است.

\* در کشورهای دیگر اگر سرداری، جان برگف، مانند آریوبرزن داشته باشند او را سرچشمه ی زیست دانسته و از او به نیکی یاد می کنند و برایش بزرگداشت های گوناگون بر پا کرده و پاسش می دارند.  
- ولی در سرزمین اهورایی ما که این روزها در چنگال مشتی آخوند بی خرد، که دل هایشان از بهره بردن سیراب نمی شود، گیر و گرفتار آمده، نه تنها به آریوبرزن ها ارج نمی نهند که هیچ، به بهانه های بسیار نابخردانه تندیس او را از میدان شهر برمی دارند.

- این زر پرستان مردم ستیز در همه ی زمینه ها به کج راه می روند. این سپاه سازان سرنوشت ملت ایران، که خمیر مایه ای خام دارند، سینه های گرم ملت را نشانه ی گلوله های سرد خود می کنند تا فرمانروایی خود را پر دوام و با دوام کنند.

- آخوندی که در جایگاه فرمانده سپاه کهگیلویه و بویراحمد نشسته و به جای سبزه، نیزه بر سر می کشد، به بهانه ی اینکه دم اسب آریوبرزن رو به فرتور شهیدان است، دستور در هم کوبیدن آن را می دهد. این آخوند خودکامه و هم پالکی هایش که از باده ی گوارای توانگری و توانایی سرمست شده اند، با لبانی آکنده از خنده و دست پُری که دارند، بر آن می شوند که جانفشان های میهن دوستی مانند آریوبرزن را نادیده گرفته و می کوشند با گرفتن داستانی من در آوردی و تلخ، کام خود را شیرین کرده و چرکابه های فرهنگی خویش را که زنگار واپس ماندگی بر آنها نشسته است، به مردم گشنه و تشنه، و از کام و دام و جام و رام و نام بی بهره مانده ی ایران ببیرانند.

- باشد تا روزی برسد که مردم ایران، مزد این ددمنشان و درندگان را کف دستشان بگذارند.  
- چندان دور نیست که روزی برسد تا هر آخوندی، هاژ و واژ، در پی یافتن سوراخ موشی به این در و آن در بزند تا بتواند خود را از خشم مردم برهاند.

گرد آورنده : ژاله دفتریان

أمرداد ۲۵۸۱ ایرانی  
اوت ۲۰۲۲ ترسایی